

معرفی کتاب



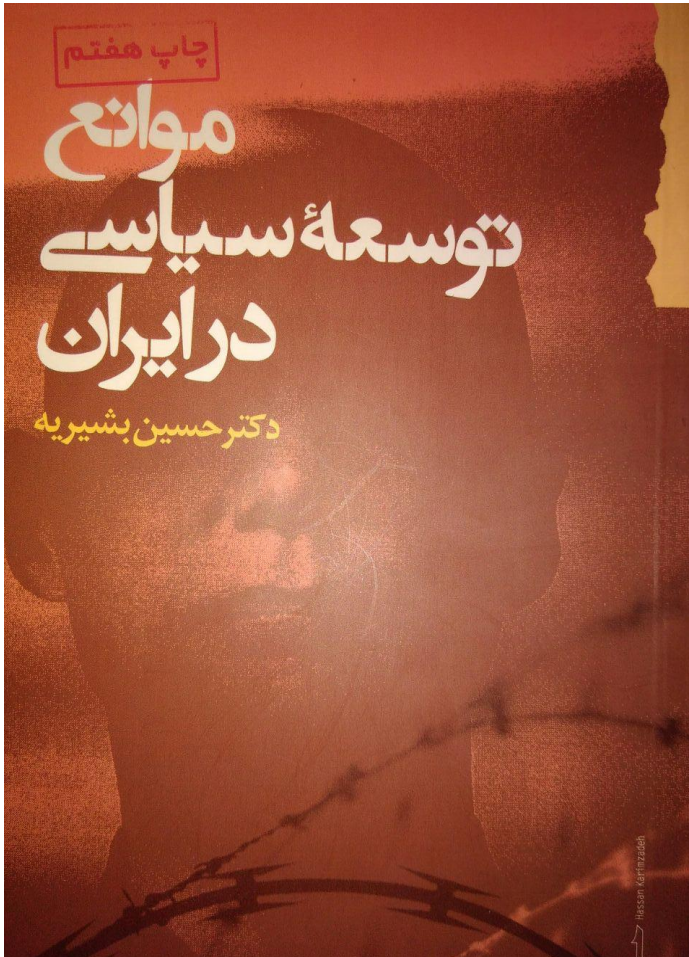
موانع توسعه سیاسی در ایران

نویسنده: حسین بشیریه

فهرست مطالب

۲.....	تصویر روی جلد کتاب.....
۳.....	۱. کلیات.....
۳.....	۱-۱. شناسنامه کتاب.....
۳.....	۱-۲. ایده محوری کتاب.....
۳.....	۱-۳. چکیده مطالب کتاب.....
۴.....	۲. معرفی محتوای کتاب.....
۱۴.....	۳. نکات تکمیلی.....
۱۵.....	۴. پیشنهادهایی به خوانندگان.....

تصویر روی جلد کتاب



معرفی کننده کتاب:

ابراهیم غلامی (پژوهشگر پویش فکری توسعه) / بهار ۱۳۹۷

۱. کلیات

۱-۱. شناسنامه کتاب

نشر گام نو

موانع توسعه سیاسی در ایران

نویسنده:	حسین بشیریه
نوبت چاپ:	هفتم ۱۳۸۸
شمارگان:	۱۲۰۰
شابک:	۹۶۴-۷۳۷۸-۰۳-۲
تلفن انتشارات:	۰۲۱۷۷۵۳۹۹۰۷

۱-۲. ایده محوری کتاب

این کتاب پژوهشی است که به موانع تاریخی و ساختاری توسعه سیاسی در ایران می‌پردازد. سه عامل ساختار قدرت سیاسی، شکاف‌ها و چند پارگی‌های اجتماعی و فرهنگی (سنت و تجدد) و فرهنگ سیاسی (به‌ویژه فرهنگ سیاسی گروه حاکمه) مورد بررسی قرار گرفته و استدلال می‌شود که این سه عامل در تعامل با هم از موانع توسعه سیاسی در ایران بوده است. کتاب حاضر منبع مناسبی برای پژوهشگران حوزه علوم سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و کلیه علاقه‌مندان به حوزه توسعه در ایران است.

۱-۳. چکیده مطالب کتاب

نقطه‌ی تمرکز بحث کتاب از حیث تاریخی دولت مطلقه‌ی پهلوی است. فرضیه محوری کتاب این است که تکوین ساخت دولت مطلقه مدرن، به همراه گسترش شکاف‌ها و چند پارگی‌های فرهنگی و تداوم و تقویت فرهنگ سیاسی پدرسالارانه از موانع عمده‌ی

توسعه‌ی سیاسی در ایران بوده است. توسعه سیاسی، به معنای گسترش مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی در نظر گرفته شده است. در بخش اول کتاب ساختار قدرت سیاسی مورد بررسی قرار گرفته و روند تمرکز کنترل منابع قدرت به طور تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به طوری که بیان می‌شود تاریخ سیاسی معاصر ایران را به صورت تاریخ تکوین ساخت دولت مطلقه مدرن بهتر می‌توان درک کرد تا تکوین ساخت دولت مشروطه. ضرورت نوسازی و فقدان نیروهای قدرت متجدد، ضرورت یک دولت متمرکز را به وجود آورد که از اهداف انقلاب مشروطه بود که با توجه به عوامل تاریخی و ساختاری به دولت مطلقه‌ی پهلوی رضاشاه انجامید. با تمرکز قدرت، مشارکت سیاسی مغفول واقع شده و این خود مانع توسعه‌ی سیاسی و باعث بی‌ثباتی سیاسی می‌شد، و چون نوسازی از بالا انجام می‌گرفت، دو طیف جهان‌بینی و تمدن فرهنگی سنت و تجدد به وجود آمد و یک شکاف فرهنگی در ایران ایجاد شد. این شکاف آشتی‌ناپذیر خود مانع وصول به اجماع کلی درباره‌ی اهداف زندگی سیاسی شده است، و نگرش و فرهنگ سیاسی پدرسالارانه گروه حاکم نیز مانع پذیرش رقابت سیاسی و گسترش شکاف می‌شود. فرضیه نویسنده این است که نگرش سیاسی گروه حاکمه از حیث تقویت و یا تضعیف شرایط توسعه‌ی سیاسی - حداقل در کوتاه‌مدت - تعیین کننده‌تر از فرهنگ سیاسی عمومی است.

۲. معرفی محتوای کتاب

مقدمه

توسعه‌ی سیاسی به معنای «گسترش مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی» است.

ابزار توسعه‌ی سیاسی عبارت است از:

- سازمان‌یابی گروه‌ها و نیروهای اجتماعی
- آزادی آنها در مشارکت و رقابت سیاسی
- وجود مکانیسم‌های حل منازعه‌ی نهادمند در درون ساختار سیاسی

- خشونت‌زدایی از زندگی سیاسی
 - کیش‌زدایی از سیاست در جهت تقویت ثبات سیاسی
 - مشروعیت چارچوب‌های نهادی و قانونی برای رقابت و سازش سیاسی و جز آن
- فرضیه‌های کتاب در مورد موانع عمده‌ی توسعه سیاسی در ایران:

۱. تکوین ساخت دولت مطلقه مدرن (تمرکز منابع قدرت)

هانتینگتون^۱ معتقد است که برای کشورهای جهان سوم در ابتدا نیاز به قدرت هست تا یک نظم سیاسی مشروع شکل بگیرد و بدون شکل گرفتن یک نهاد قدرتمند، تقاضای مشارکت منجر به بهم ریختن دستگاه سیاسی می‌شود و بدون نظم نمی‌توان از آزادی برخوردار شد. اما فرضیه کتاب این است که خود تمرکز قدرت مانع مشارکت سیاسی نیروهای سیاسی می‌شود و این ممانعت، بی‌نظمی و بی‌ثباتی سیاسی را به همراه دارد.

۲. چندپارگی و شکاف‌های آشتی‌ناپذیر فرهنگی و اجتماعی (سنت و تجدد)

شکاف‌های آشتی‌ناپذیر، مانع وصول به اجماع کلی درباره‌ی اهداف زندگی سیاسی می‌شود و از تکوین چارچوب‌های لازم برای هم‌پذیری و مشارکت و رقابت جلوگیری می‌کند.

۳. فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی

زمینه‌ی ذهنی مناسب نزد نخبگان سیاسی می‌تواند اراده‌ی لازم برای تحقق توسعه‌ی سیاسی را فراهم کند و برعکس فرهنگ پدرسالارانه مانع پذیرش رقابت و مشارکت و تشدید چندپارگی فرهنگی می‌شود.

بخش اول: ساخت سیاسی قدرت

جوهر تاریخ سیاسی معاصر ایران، کوشش برای ایجاد ساخت دولت مدرن مطلقه در درون جامعه‌ی مدنی ضعیف بوده است.

1. Huntington

ساخت سیاسی در اواخر عصر قاجار

در ابتدا برای درک مبحث باید چندین تمایز مفهومی را شناخت:

- بین شیوهی اعمال قدرت و ساخت قدرت تفاوت وجود دارد. شیوهی اعمال قدرت می‌تواند خودکامه و استبدادی باشد، که از این نظر ممکن است حکومت‌های قاجار و پهلوی مشابه باشند. اما ساخت دولت در عصر ماقبل مشروطه، دولت مطلقه نبوده است.
- باید بین توصیف نظری و مبانی مشروعیت و دعاوی حاکم از یک طرف و نحوه‌ی عملکرد آنها در واقعیت از سوی دیگر تمایز قائل شد. به لحاظ نظری در دولت‌های قاجار، پادشاه عالی‌ترین منصب و حاکم جان و مال مردم بوده است و به جز مذهب و سنت محدودیتی در اعمال قدرت خود نداشته است. اما در واقعیت قدرت سیاسی در آن عصر بسیار متفرق بوده است و قدرتش توسط این نیروها محدود می‌شده است و در زمان ضعف مرکز، حتی گروه‌های محلی به قدرت مرکز تعدی می‌نمودند.
- برای فهم ساخت قدرت در آن عصر، به چند عنصر ساختار قدرت، یعنی ارتش، بوروکراسی و گروه‌های قدرت پرداخته می‌شود:
- ارتش: ایران بعد از دوره‌ی ساسانیان (به جز زمان صفویه تا حدی) فاقد ارتش منظم بوده است. نیروهای نظامی کشور فاقد انسجام بوده است و حکام و رؤسای عشایر و خان‌ها هر کدام دارای نیروهای نظامی مخصوص خود بودند.
- نظام اداری و مالی: در آن عصر بوروکراسی به معنای وبری وجود نداشت. بوروکراسی عمدتاً حول محور مالیات‌گیری شکل گرفته بود که آن هم با پراکندگی مراکز اداری همراه بود.
- گروه‌های قدرت: گروه‌های قدرت عمده مشتمل بر اشراف، رؤسای عشایر، روحانیت و بازرگان بودند.
- ۱- اشراف: در ایران اشرافیت مستقل و واجد مصونیت وجود نداشته است. در واقع کنترل وسایل نظامی و اداری منشأ ثروت بوده است، نه اینکه کنترل منابع اقتصادی منبع قدرت باشد. اما با وجود این به لحاظ متکی‌بودن دولت به

مالیات‌های ارضی و همچنین وجود نظام حقوقی ارباب - رعیتی از قدرت بالایی برخوردار بودند.

۲- رؤسای عشایر: عشایر واحدهای نظامی‌ای بودند که از خودکفایی و همبستگی بالایی برخوردار بودند و در تاریخ ایران همیشه از نیروهای قدرت عمده بوده و برای حکومت‌های مرکزی مسئله‌ساز بوده‌اند. به همین دلیل حکومت‌ها به آنها امتیازات می‌داد؛ رؤسای عشایر که ایلخان نامیده می‌شدند، مالک زمین‌های بزرگ بودند و گردآوری مالیات را نیز بر عهده داشتند.

۳- روحانیت: روحانیت گروهی منسجم، دارای وحدت و سازماندهی بوده است که از حقوق و مصونیت اجتماعی برخوردار بوده است. از منابع قدرت آنها، رواج رعایت شرع در بین مردم، مناصب قضایی و آموزشی و گسترش املاک وقفی بود.

۴- بازرگانان: با گسترش تجارت ایران با دنیای بیرون، طبقه بازرگان نیز رشد پیدا کرد. این طبقه از نظر مالی و ایدئولوژیک روابط نزدیکی با روحانیت داشته است.

با توجه به تعریف ماکس وبر از دولت یعنی «انحصار کاربرد مشروع قدرت فیزیکی در درون سرزمین خاص»، ایران در قرن نوزدهم دارای دولت نبوده است.

انقلاب مشروطه و تکوین دولت مطلقه

انقلاب مشروطه نقطه‌ای پایان استبداد سنتی و آغاز تکوین ساخت دولت مدرن مطلقه بود. آگاهی از عقب‌ماندگی از ارتباط با دنیای غرب و عدم وجود یک طبقه‌ی نیرومند مستقل پیش‌تاز و نبود انگیزه‌ی درون‌زا برای توسعه باعث شد که همچون دیگر کشورهای جهان سوم، احساس نیاز به لزوم یک دولت مقتدر به وجود آید. انقلاب مشروطه با چهار هدف انقلاب وحدت ملی، انقلاب در ساخت قدرت، انقلاب رفاه اقتصادی و انقلاب مشارکت سیاسی، در پاسخ به این نیاز شکل گرفت. نبود یک وحدت ملی در بستر فقدان جامعه‌ی مدنی و شرایط تاریخی - اجتماعی در میان اتفاقاتی نظیر جنگ جهانی اول باعث شد که انقلاب در ساخت قدرت به دولت مطلقه رضاشاه منتهی شود. در واقع دولت

رضاشاه انحرافی در انقلاب مشروطه نبود - سه هدف دیگر به جز مشارکت سیاسی در خود داشت - بلکه خود انقلاب معطوف به ایجاد دولت مدرن بود. البته شاید یک دولت لیبرال بیشتر مد نظر انقلابیان بود، اما جامعه‌ی ایران فاقد بلوغ سیاسی لازم برای شکل‌گیری و پایداری چنین نظامی بود. مشارکت سیاسی یعنی تقویت همان چهار نیروی ذکر شده بود که هیچ یک تمایلی به نوسازی نداشتند.

ابزار اصلی تمرکز دولت مطلقه رضاشاه، ایجاد ارتش جدید مدرن بود. چگونگی تمرکز قدرت دولت به لحاظ نظامی و بوروکراسی در برابر گروه‌های عمده قدرت قدیمی را می‌توان مشاهده کرد.

- عشایر: دولت رضاشاه از طریق جنگ و خلع سلاح عشایر، اسکان آنها، تصرف اراضی رؤسا و ایجاد پست‌های ژاندارمری در مناطق آنها، قدرت سیاسی آنها را به شدت کاهش داد.

- زمین‌داران: از طریق بوروکراسی و قانون مالکیت، قدرت اقتصادی آنها تقویت شد. اما آنها فاقد قدرت سیاسی در بوروکراسی دولتی بودند. دولت رضاشاه یک رژیم بناپارטיستی بود نه یک رژیم مبتنی بر زمین‌داران.

- روحانیت: با ایجاد دادگستری و اصلاحات آموزشی و تأسیس مدارس مدرن و پدیدار-شدن ناسیونالیسم ایرانی (نه مذهبی)، از قدرت اجتماعی این گروه کاسته شد.

- بازرگانان: با اعمال نظارت بر منابع مالی، ایجاد انحصارات و تنظیم تجارت خارجی و ایجاد مؤسسات مالی و بانکی جدید، از قدرت این گروه نیز کاسته شد.

گسست در روند تکوین دولت مطلقه و تکوین مجدد دولت مطلقه

با سقوط رضاشاه گسستی در روند تکوین دولت مطلقه پدید آمد و شرایط برای توسعه سیاسی و مشارکت گروه‌های سیاسی پدید آمد. شمار زیادی از نیروها و سازمان‌ها، احزاب و عقاید سیاسی با گرایش‌های متنوع ایدئولوژیک بر محوریت مشترک قانون اساسی و اصالت پارلمان شکل گرفت که در نهایت منجر به قدرت رسیدن جبهه‌ی ملی (نخست وزیر دکتر مصدق) شد که ائتلافی فراگیر از طبقات و احزاب مختلف (به جز حزب توده و فدائیان اسلام) بود که می‌توانست به چیزی شبیه حزب کنگره‌ی هند تبدیل شود. اما

در این بین دربار هم درکار تجدید و بازسازی نیروی خود بود و در فاصله‌ی ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ رقبای سیاسی خود را از صحنه خارج کرد. دربار ارتش را تقویت نمود؛ حق انحلال مجلس را کسب کرد؛ و با کودتا و در ادامه احزاب و اتحادیه‌ها را در هم شکست.

محمدرضا شاه در ادامه برای تمرکز قدرت در برابر مجلس، در ابتدا یک نظام دو حزبی وابسته به خود ایجاد کرد. این اقدام موفقیت‌آمیز نبود و همچنان کرسی‌های زیادی در اختیار دیگر نیروهای قدرت قرار داشت. شاه سپس یک کابینه‌ی نیرومند (علی امینی) تشکیل داد، و مجلس را برای چند سال منحل کرد و در این بین، نیروهای قدرت سیاسی را در هم شکست. از طریق اصلاحات ارضی نیروی قدرتمند زمین‌داران را از عرصه‌ی سیاسی حذف کرد و وقتی انتخابات مجلس بیست و یکم تشکیل شد، اکثریت مجلس با کانون ترقی بود و مجلس دیگر نیروی مقاومتی در برابر به شمار نمی‌آمد.

ابزارهای قدرت دولت پهلوی دوم:

- حزب درباری: حزب ایران نوین ابزار کنترل مجلس و ابزار اعمال سیاست‌های دربار بود که بر تمامی اتحادیه‌ها، اصناف، تعاونی‌ها و انجمن‌های شغلی و حرفه‌ای نیز تسلط داشت.

- ارتش و پلیس سیاسی: ساخت ارتش نیرومند مبتنی بر وفاداری با بودجه‌ی نظامی سنگین و برکناری افسران قدیمی.

- درآمد نفتی: در آمد نفت وسیله‌ی کنترل اجتماعی و سیاسی (جامعه‌ی نفت‌پایه) شد که به دولت استقلالی فراتر از دولت‌های مطلقه نظیر خود در اروپای قرون گذشته می‌داد.

- بوروکراسی متمرکز: یک بوروکراسی دولتی عظیم و متمرکز شکل گرفته بود که البته این بوروکراسی به معنای وبری کاملاً عقلانی - قانونی نبود. دولت برای ایجاد تمرکز کنترل مرکزی، سازمان‌های موازی با صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های متداخل ایجاد کرده بود.

ساخت قدرت و توسعه‌ی سیاسی

همان‌طور که گفته شد انقلاب مشروطه پاسخی به ضرورت نوسازی در ایران بود و این ضرورت نوسازی مبانی دولت مطلقه رضا پهلوی را به‌وجود آورد. اما این اصلاحات از بالا، در جامعه‌ی سنتی، تبعاً دو نوع مخالفت را در پی داشت:

۱- مخالفت با ساخت قدرت مطلقه

۲- مخالفت با خود محتوای اجتماعی و اقتصادی نوسازی به شیوه‌ی غربی
هر دوی این مخالفت‌ها از مبانی اصلی انقلاب سال ۱۳۵۷ به شمار می‌آمد. هر چند در جمهوری اسلامی ایران، مورد دوم اولویت یافت و برای اعمال این اولویت، ساخت قدرت مطلقه جدیدی پدید آمد.

دولت پهلوی از یک سو از طریق نوسازی شرایط لازم برای مشارکت نظیر تحولات جامعه سنتی، پیدایش گروه‌های جدید، تکوین افکار عمومی و نوسازی اقتصادی و اجتماعی را فراهم آورد؛ ولی از سوی دیگر مانع شکل‌گیری نهادهای مشارکت و پیدایش تشکیلات و سازمان‌های سیاسی شد. این تضاد، بی‌ثباتی سیاسی‌ای را در پی داشت که برای توسعه‌ی اقتصادی نیز زیان‌بار است. در واقع ساخت قدرت مطلقه هم عامل و هم مانع در امر توسعه‌ی اقتصادی در ایران بوده است. ویژگی ساخت قدرت مطلقه باعث نهادزدایی از سیاست می‌شود و روابط شخصی و غیررسمی را در فرآیندهای سیاسی شکل می‌دهد. همچنین باعث شکل‌گیری باندها و گروه‌های قدرت‌طلب حول مراکز تصمیم‌گیری می‌شود و به جای رقابت نهادمند، شاهد شکل‌گیری شبکه‌ای از روابط شخصی به نام «دوره»^۱ - که بی‌ثبات است و مبتنی بر ارزش‌های ثابتی نیست - خواهیم بود.

با افزایش خواست مشارکت و به‌ویژه با ائتلاف نمادین شاه با طبقه‌ی پایین به واسطه‌ی اصلاحات ارضی، نیازی برای یک نهاد صوری از درون ساخت قدرت به‌وجود آمد و حزب ایران نوین تأسیس شد. این حزب سه ویژگی از چهار ویژگی یک نهاد سیاسی مناسب

۱. گروهی از افراد که به واسطه‌ی علایق مشترک حرفه‌ای، خانوادگی، مذهبی، فکری و یا سیاسی به طور غیررسمی گرد هم می‌آیند، نظیر کانون ترقی و ایران نو.

که هانتینگتون ذکر می‌کند، یعنی انعطاف‌پذیری، پیچیدگی و انسجام را دارا بود. اما بدون ویژگی چهارم یعنی استقلال و خودمختاری، سه شرط دیگر، فقط کنترل حکومت بر نیروهای سیاسی را تسهیل می‌کرد.

بخش دوم: چندپارگی اجتماعی و فرهنگی

از میان شکاف‌های مختلف طبقاتی و قومی و زبانی و مذهبی، مهم‌ترین شکافی که مانع توسعه در ایران شده است، شکاف فرهنگی سنت و تجدد است. تحولات حاصل از ارتباط با غرب و نوسازی در ایران بر تحولات فکری تقدم زمانی داشت و این تحولات قابل هم‌پوشانی و استنتاج از درون نظام فکری قدیم ایران نبود و در نتیجه بین ذهن و عینیت انطباقی وجود نداشت. در نتیجه برای پر کردن این خلأ، روشنفکر غرب‌گرا و متجدد در جامعه گسترش یافت و در قطب مخالف، سنت‌گرایی و رد محتوای نوسازی شکل گرفت. خرده فرهنگ متجدد، تنها اختلافش با دولت پهلوی در شیوهی اعمال قدرت بود. خرده فرهنگ اسلامی (سیاسی شدن اسلام) هم به یک شکل نبود، از برخوردهای مختلفی از نوسازی مذهب، توجیه مذهبی تحولات، مطرح کردن اندیشه‌های دینی در قالبی جدید، تا تدافع و در نهایت حالت تهاجمی اسلام رادیکال را شامل می‌شد. در واقع آنچه باعث سیاسی‌شدن اسلام شد نه رابطه‌ی دین و دولت، بلکه واکنش‌های ناسیونالیستی مذهبی به نوسازی بود. از نتایج این شکاف برای توسعه‌ی سیاسی، می‌توان عدم ثبات و مشروعیت نه‌ها و رویه‌های حکومتی، زور و اجبار به جای اجماع، گسترش بی‌تفاوتی و یأس سیاسی و عدم علاقه به امور عمومی در بین مردم را برشمرد. همچنین شکاف فرهنگی فضا را برای تمرکز کنترل بر منابع قدرت مساعد و از سوی دیگر تمرکز قدرت، چندپارگی را تشدید می‌کند و در این فضا، تمرکز منابع از لحاظ توسعه مخاطره‌آمیز خواهد بود، زیرا احتمال کاربرد منابع در خدمت منافع و علایق خاص افزایش پیدا می‌کند.

چند پارگی و مشروعیت سیاسی

لئونارد بایندر^۱، اساس مطالعه‌ی سیاست را مطالعه‌ی شیوه‌ی مشروعیت‌بخشی می‌داند. به‌طوری که نظام سیاسی را چنین تعریف می‌کند: «نظام سیاسی عبارت است از مجموعه شیوه‌ها و رویه‌هایی که هر جامعه به وسیله آنها به نحوه توزیع ارزش‌های اجتماعی مشروعیت می‌بخشد». بایندر الگوی مشروعیت را در سه دسته، طبقه‌بندی می‌کند: سنتی، قانونی - قراردادی (نظام دموکراسی مبتنی بر قانون) و عقلانی (الگوی مبتنی بر عدالت مطلق). به عقیده‌ی بایندر، اگر مشروعیت یک نظام سیاسی، حول یک دسته قرار گیرد، نظام سیاسی دارای ثبات نسبی خواهد بود. اما اگر مشروعیت یک نظام سیاسی ترکیبی از این محورها باشد، بی‌ثباتی سیاسی رخ خواهد داد. بایندر مشروعیت نظام سیاسی ایران در قرن بیستم را ترکیبی از مشروعیت سنتی و قانونی می‌داند که انواع سمبل‌های سنتی شاهنشاهی، اشرافی و مذهبی را به همراه انواع سمبل‌های قانونی نظیر عقلانیت و ناسیونالیست و بوروکراسی و مجلس و ... را به کار می‌گیرد. در این شکل حکومت احزاب و مجلس و انتخابات بیشتر سمبل مشروعیت قانونی - قراردادی هستند؛ نه اینکه حقیقتاً نتیجه‌ی ائتلاف واقعی نیروها و گروه‌های سیاسی باشند. در این نوع حکومت، بوروکراسی به عنوان یک گروه مستقل و همگن شکل نمی‌گیرد و روابط قدرت در بوروکراسی نه کاملاً مبتنی بر قانون و قرارداد بلکه بیشتر مبتنی بر همان مبنای ساخت قدرت سنتی است که این بوروکراسی خود مانعی در امر توسعه کشور است.

بخش سوم: فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی گروه حاکم به علت اینکه منشأ عمل و رفتار سیاسی است، صرف‌نظر از سرچشمه‌های آن، نقش تعیین‌کننده در توسعه‌ی سیاسی دارد. نگرش و فرهنگ سیاسی گروه حاکمه از حیث تقویت و یا تضعیف شرایط توسعه‌ی سیاسی - حداقل در کوتاه‌مدت - تعیین‌کننده‌تر از فرهنگ سیاسی عمومی است. به‌طوری که اگر فرهنگ سیاسی عموم مردم رشد کند، ولی با عدم‌تغییر نگرش گروه حاکمه مواجه شود، از هم گسیختگی

1. Leonard Binder

سیاسی رخ می‌دهد. به طور تاریخی، نگرش گروه‌های حاکمه، نگرش پاتریمونیالیستی بوده است. از تبعات این نگرش، تصور مخالف سیاسی به عنوان دشمن است و فن سیاست، به جای فن سازش و همکاری، فن از میدان به در کردن رقبا خواهد بود.

فرهنگ سیاسی آمریت - تابعیت

در جامعه‌ی ایران به جای فرهنگ مشارکت، فرهنگ سیاسی آمریت - تابعیت غلبه پیدا کرده است. از ویژگی‌های این فرهنگ می‌توان موارد زیر را برشمرد: انتظار همه چیز از حکومت داشتن و در عین حال نسبت به حکام و وعده‌های‌شان بی‌اعتماد بودن؛ فرصت-طلبی؛ انفعال؛ کناره‌گیری؛ اعتراض سرپوشیده و ترس؛ اعتراض‌های به شکل صوفیانه؛ و اعتراض‌های هیجانی و عصبی و موقتی.

گاستیل^۱ طی پژوهشی در ایران بیان می‌دارد که: «ایرانیان معتقدند که انسان‌ها طبعاً شرور و قدرت طلب‌اند؛ همه‌چیز در حال دگرگونی و غیرقابل اعتماد است؛ آدم باید نسبت به اطرافیان بدبین باشد؛ حکومت دشمن مردم است و غیره». زونیس^۲ نیز فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی ایران را در چهار ویژگی خلاصه کرده است: «بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی، عدم امنیت آشکار و سوءاستفاده بین افراد».

ساخت قدرت و فرهنگ سیاسی تابعیت

بیشتر آثار بر تأثیر فرهنگ سیاسی جامعه بر ساخت قدرت تأکید داشته‌اند، اما عکس آن یعنی تأثیر ساخت قدرت بر فرهنگ سیاسی، یعنی جامعه‌پذیری ثانویه، مغفول واقع شده است. رابطه بین فرهنگ سیاسی و ساخت قدرت یک رابطه‌ی دوطرفه است، به‌طوری که آلموند و وربا^۳ فرهنگ سیاسی را چنین تعریف می‌کنند: «فرهنگ سیاسی همان نظام سیاسی به صورت درونی شده در ادراکات، احساسات و ارزیابی‌های مردم است». بدین ترتیب نحوه‌ی عملکرد نظام سیاسی، تعیین‌کننده‌ی نگرش بدبینانه و بی‌اعتمادی به زندگی سیاسی است و همچنین می‌تواند با ایجاد احساس بی‌قدرتی و ناتوانی سیاسی،

1. Gastil

2. Zonis

3. Almond & Verba

بیگانگی و بدبینی سیاسی را گسترش دهد. هر چه در ساخت قدرت مطلقه، مشارکت بیشتر شود، عدم‌امنیت و بدبینی و بی‌اعتمادی بیشتر می‌شود. در واقع حتی اگر بر مبنای جامعه‌پذیری اولیه (خانواده، آموزش و مذهب) فرهنگ مشارکتی شکل گیرد، اما ساخت قدرت مطلقه باقی بماند، جامعه‌پذیری ثانویه‌ای شکل گرفته و احساس عدم‌امنیت و بی‌اعتمادی و بیگانگی و بدبینی سیاسی را شکل می‌دهد. ترکیب اغتشاش‌آمیز سمبل‌های مشروعیت، پیش‌بینی اعتماد‌آمیز را برای کنشگران سیاسی دشوار می‌کند و در نتیجه کنشگران در نظام سیاسی، فقط وضع موجود را حفظ می‌کنند.

رابطه‌ی ساخت قدرت، چندپارگی فرهنگی و فرهنگ سیاسی تابعیت

چندپارگی فرهنگی، فرهنگ تابعیت را تداوم می‌بخشد و از سوی دیگر فرهنگ تابعیت، مانع شکل‌گیری گفتگو و هم‌پذیری می‌شود و شکاف فرهنگی را تداوم می‌بخشد. چند-پارگی فرهنگی و فرهنگ تابعیت فضای مساعدی را برای تمرکز کنترل منابع قدرت فراهم می‌کند. از طرفی همانطور که ذکر شد، ساختار قدرت، فرهنگ سیاسی تابعیت را بازتولید می‌کند. همچنین ساخت دولت مطلقه در ایران با برتری بخشیدن به یکی از خرده فرهنگ‌ها - به جای وفاق و اجماع ملی - و عدم پایبندی به قانون اساسی (که می‌توانست مبنایی برای سازش و ارتباط هر دو خرده فرهنگ و گروه‌های مختلف باشد)، باعث تشدید و عمیق‌تر شدن شکاف فرهنگی شده است. این سه عامل در تعامل با هم، مانع توسعه‌ی سیاسی در ایران شده است.

۳. نکات تکمیلی

اگر بخواهیم سیر تمرکز قدرت در درون دولت را تا به امروز پیش ببریم می‌توان گفت که از دولت مشروطه تا به امروز، سه حکومت پهلوی رضاشاه، محمدرضاشاه پهلوی و جمهوری اسلامی ایران، هر کدام قدرت سه نیروی اصلی بزرگ در ایران را که هر سه از نیروهای مخالف نوسازی بوده‌اند، کاهش داده است و در عوض قدرت در دولت‌ها متمرکزتر شده است. بدین صورت که رضاشاه، قدرت عشایر و رؤسای عشایر را بسیار محدود کرد. دولت محمدرضا پهلوی، از طریق اصلاحات ارضی، زمین‌داران را از عرصه‌ی

سیاسی حذف کرد؛ و جمهوری اسلامی ایران خواسته یا ناخواسته، قدرت اجتماعی روحانیت را در بین مردم جامعه کمرنگ‌تر از گذشته کرده است، به‌طوری که دیگر نه روحانیت مصونیت گذشته‌ی خویش را در قبال دولت دارد و نه روحانیت همچون گذشته، خارج از نظام سیاسی می‌تواند به بسیج سیاسی بپردازد. در واقع دولت‌ها از نظام مشروطه هرکدام، بخشی از نیروهای طرفدار سنت را محدود کرده‌اند و در نظام جمهوری اسلامی آخرین سنگرهای سنت یعنی ساخت روستایی، زنان در خانواده و روحانیت از هم گسسته شده است. به‌طوری که با شهرنشینی، مشارکت زنان در جامعه، و عدم قدرت سابق روحانیت در زندگی مردم، افراد جامعه در آشتی‌دادن سنت و تجدد پیشتازتر از گروه حاکمه بوده‌اند و این عدم توازن به از هم گسیختگی سیاسی انجامیده است و در حال حاضر به نظر می‌رسد سنت قدرت اصلی خود را فقط در گروه نخبگان سیاسی حفظ کرده است، و در بین افراد جامعه در حال کمرنگ‌تر شدن است.

۴. پیشنهادهایی به خوانندگان

به علاقه‌مندان مباحث توسعه سیاسی در دوره‌ی جمهوری اسلامی و دیگر مباحث مربوط به سیاست در ایران پیشنهاد می‌شود کتاب‌های دیگر دکتر حسین بشیریه، به‌ویژه منابع زیر را مطالعه کنند:

- گذار به دموکراسی
- گذار به مردم‌سالاری
- جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران
- دیپلاچهای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره‌ی جمهوری اسلامی ایران